هوالعلیم

ضرورت عمل بر طبق دستورات اولیاء الهی و تطبیق آن با مراتب وجودی

شرح حدیث عنوان بصری ـ حقیقت تقوا و مراتب آن

ـ جلسه ۱۲۹

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

امام صادق عليه‌السّلام پس از بيان آن سه دستور به «عنوان» كه اول فرمودند: **وَ لَا يطلُبُ الدُّنيا تَكَاثُراً وَ تَفَاخُراً** دنيا را براى فخرفروشى به ديگران و زيادەطلبى و كثرت‌گرايى در هر زمينه‌اى، چه مال و چه مقام، كسى كه مقامش در رتبه‌اى است بخواهد به مقام بالاتر برود، موقعيتش به آن مرتبه رسيده بخواهد ترقى كند و به موقعيت بالاتر برود اهل دنيا همين هستند. دنيا را براى اين نخواهد.

دوم فرمودند: **وَ لَا يطلُبُ مَا عِندَ النَّاسِ عِزّاً وَ عُلُوّاً** به خاطر عزّت و اعتلاى بر ديگران آنچه را كه در دست ديگران است را طلب نكند و توقع نداشته باشد هرچه كه بقيه دارند او هم داشته باشد. بايد

ببیند صلاح او در چیست. خدا برای او چه چیزی را مقدّر کرده و چه چیزی را برای او پیش آورده. تا یک چیز را می‌بیند آه نکشد آه حسرت از دل برنیاورد، تا یک مقامی را می‌بیند تمام آرزوهای خود را بر باد رفته نپندارد. تا یک موقعیتی را برای یک شخصی مشاهده می‌کند آه حسرت نکشد. چرا این‌طور باید باشد؟ بخاطر اینکه تمام اینها را باید از خدا بداند و هر چیزی را مناسب با خودش بداند.

در یک بیمارستان ممکن است در یک اتاق سه مریض را بخوابانند و به هر کسی یک دوایی را بدهند. حالا مریض‌ها می‌گویند چرا دکتر دارویی که به آن داده به ما نمی‌دهد، حسرت می‌کشند؟ نه، چرا آن شربتی را که به او داده به ما نمی‌دهد، یک هم چنین تصوری را نمی‌کنند. چرا؟ چون تشخیص می‌دهند هر کدام از اینها مرض جدایی دارند و داروی جدایی را هم می‌خواهد مطابق با آن درد و تألّم داروی خاصّ به آن تألّم را پزشک برای هر کس توصیه می‌کند، مقدارش را هم تعیین می‌کند. بچه‌ای که مریض است دارویی که برای او تجویز می‌کنند

یک چهارم شخص بزرگ است، هیچ می‌گوید چرا پدر من دو یا سه تا کپسول می‌خورد و به من این مقدار قرص را می‌دهند، می‌گویند بیا تو هم یک مشت بخور! می‌میری، هر چیزی حدّ خودش را دارد.

سالک باید تصور خودش را در ارتباط با مسائل دنیوی این‌چنین قرار دهد که خدا برای هر کسی آنچه را که صلاح اوست قرار می‌دهد. صبر کرد، تحمل کرد، پذیرفت، قبول کرد که هیچ، قبول نکرد آن‌قدر سر خودش را این طرف و آن طرف می‌زند تا تمام استعدادهای خودش را می‌کشد و از بین می‌برد و به هیچ جا هم نمی‌رسد. آیا چیزهایی که به دیگران داده شده اصلا به صلاح او هست یا نه؟ این خودش یک مطلب است.

مطلب سومی که امام صادق علیه‌السّلام به «عنوان» فرمودند که ما راجع به آن صحبت می‌کردیم وَ لَا یدَعُ أَیامَهُ بَاطِلًا، روزگارش را به بطالت نگذراند. راجع به این فقره یک قدری مبسوط صحبت کردیم و رفقا تلقی به قبول کردند و مطلب را دریافتند و به آنچه که مورد نظر و مقصود امام صادق علیه‌السّلام

است تا حدودی رسیدیم. در اینجا حضرت مطلب را تمام می‌کنند می‌فرمایند: فهذا اول درجه التقی بعد از این مرتبه و بعد از رعایت این مطالب ثلاثه و آنچه را که قبل از این ما به شما بیان کردیم این تازه اول درجه تقوا است؛ یعنی به اینجا که رسیدیم حالت تقوا برای انسان حاصل می‌شود.

حالا راجع به تقوا باید صحبت کنیم که چیست و آنچه که در آیات قرآن و در روایات به تقوا اشاره شده، امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اصلا راجع به تقوا در آن خطبه همام، خطبه متقین، یک خطبه نقل کرده‌اند حالات آنها و خصوصیات آنها، امام صادق می‌فرماید: کسی که این مطالب را رعایت کند به اول درجه تقوا رسیده. قال اللَه عزّوجلّ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ القصص، ۸۳ حضرت اشاره می‌کنند به آیه قرآن که می‌فرماید این دار آخرت را ما قرار دادیم برای چه افرادی؟ لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً برای آن افرادی که زندگانی خود را در این دنیا بر اساس اعتلا و بزرگ‌منشی قرار ندادند، براساس سلطه‌جویی بر دیگران و تحت نفوذ کشیدن

دیگران قرار ندادند. علوّ، بزرگ منشی، از حدّ خود پا را فراتر نهادن، حد و ذاتیات و لوازم وجودی خود و صفات و غرائز را نشناختن، این معنای علوّ است. وَ لا فَساداً به دنبال فساد هم نیستند، به دنبال اصلاح هستند.

خیلی آیه عجیبی است، به ظاهر ساده است. همین‌طور می‌خوانیم و می‌رویم تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ اینکه کاری ندارد. انسان بزرگ‌منشی نمی‌کند و اعتلا نمی‌کند و کاری ندارد. ما که به دنبال اصلاح هستیم و به دنبال فساد نیستیم! در عمل مشخص می‌شود که انسان چقدر این حقایق را توانسته بر خود منطبق کند و خود را با این واقعیات تطبیق دهد. آنجایی که پای نفس و نفسانیات در کار می‌آید و آنجایی که پای احترام به خود و آبروی دیگران به کار می‌آید، آنجا که مصالح دنیوی و اعتبارات دنیوی قدم به عرصه وجود انسان و شخصیت و شئون انسان می‌گذارد، آن‌وقت ببینیم خودمان را چقدر با این آیات تطبیق دادیم. وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و در آخر نتیجه اختصاص به متّقین دارد. آن

کسانی که اهل تقوا هستند، آن کسانی که به دنبال تقوا می‌گردند، آن کسانی که هدفشان و مقصودشان رسیدن به مسئله تقوا است.

با توجه به مطالبی که قبلا عرض شد و تصوراتی که ممکن است برای ما اتفاق بیفتد در ضمن این مطالب و مباحث یا از سایر جاهای دیگر، امروز من به نظرم رسید که نسبت به یک مطلب که بسیاری از افراد چه در صحبت‌ها و یا در نوشتجات و نامه‌هایی که مرقوم کردند نسبت به این مطلب توجه دادند و مسئله را به این کیفیت بیان کردند، به نظر رسید که در اینجا جایش است که قبل از وارد شدن در مسئله تقوا و اینکه مقصود امام صادق علیه‌السّلام از مفهوم تقوا چیست و درجات تقوا که حضرت می‌فرمایند چیست. از لحن کلام امام صادق علیه‌السّلام و همین‌طور استدعای «عنوان بصری» این‌طور به نظر می‌رسد که حضرت مطلب را تا اینجا تمام کرده‌اند. چون بعد از این عنوان به امام صادق علیه‌السّلام عرض می‌کند که اوصینی؛ سفارشی به من بکنید و مطلبی به من بگویید؛ یعنی علاوه بر این مطالبی که

تا به حال شما به من فرمودید اضافه بر آن، توصیه‌ای ندارید اضافه‌ای نسبت به مطلب ندارید.

گاه گاهی من وقتی‌که صحبتم با رفقا تمام می‌شود و می‌آیم پایین، بعضی از افراد می‌گویند آقا یک نصیحتی بکنید. می‌گویم پس من این دو ساعت بالا چه کار می‌کردم؟ این مطالبی که می‌گوییم نصیحت است دیگر، می‌گویند نه، یک مطلب خاصی می‌خواهیم. گفتم هر کدام از این جملات من اختصاص به شما دارد، یک ساعت و نیم را روی کاغذ بیاورید، چقدر می‌شود؟ هر جمله‌اش، مربوط به خود من و خود شماست. رودربایستی هم نداریم. عمل کردیم جلو رفتیم، عمل نکردیم، نمی‌رویم و ما را جلو نمی‌برند رفقا. این را بدانید و در روز قیامت هم ما پای این قضیه و مطلب می‌ایستیم، اگر من و شما به مطالبی که از بزرگان و اولیای دین و از ائمه علیهم‌السّلام به دست ما رسیده است عمل نکنیم به مطلوب نخواهیم رسید، اگر سی درصد عمل کنیم، سی درصد رفتیم، سی و سه درصد، سی و سه درصد.

این مطلبی است که مرحوم آقا در سال آخر

حیاتشان به عده‌ای از رفقا که در مشهد آنها را جمع کردند و گفتند: ما مطلب را گفتیم و حجت را بر شما تمام کردیم. بنده در یک صحبتی از ایشان یادم است که فرمودند: ما بیش از آن مقداری که برای شما لازم بود مطلب به شما ارائه دادیم، بیشتر از آن مقدار. بنده به سهم خودم یک چنین مطلبی را ادراک می‌کنم و بقیه دوستان و رفقایی که خدمت آن بزرگ بودند آنها هم باید اعتراف کنند. چیزی نبوده است که ایشان نگوید. اگر کسی عمل نکرده است ما بودیم و به ایشان ارتباطی ندارد. تمام آن مطالب و مسائلی که بعد از مرحوم آقا اتفاق افتاد تمام آنها به خاطر این بود که ما به مطالب ایشان عمل نکردیم. مگر همین مطالب را ایشان در کتب خود ننوشتند؟ مگر همین مسائل را ایشان شفاهاً به رفقا تذکر ندادند؟ مگر این مطالب راجع به استقامت در طریق، عدم توجه به مکاشفات و اعتبارات و به تخیلات و تطبیق‌مشاهدات با موازین، مگر اینها را ما هزار بار از ایشان نشنیدیم؟ اینکه می‌گویم هزار بار شاید کم است، بیش از هزار بار! حالا یکی نمی‌آید عمل کند!

به ایشان چه ارتباطی دارد؟ بنده به این مطلب عمل نمی‌کنم چه ارتباطی به ایشان دارد؟

الان این قرآن کریم در دست ماست همین آیه‌ای که امام صادق علیه‌السّلام در انتهای مطالبشان به عنوان بصری این آیه را فرمودند: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. راجع به یك جریانی بنده با یك فردی یك مطلبی داشتم. گفتم که آقا روش پیغمبر و ائمه و اولیای دین همه براساس بحث بوده. بیایید بحث و صحبت کنید و اگر حق با شماست بنده می‌پذیرم، اگر حق با من است شما بپذیرید. در جواب بنده همین آیه را نوشتند، همین آیه‌ای که ما به این آیه مبتلا هستیم. در جواب من نوشته می‌شود و پاسخ من داده نمی‌شود. خودمان عمل نمی‌کنیم. التفات کردید؟ آیه در قرآن هست و نیازی به امام صادق و اولیای الهی هم نیست همین قرآن، حالا حضرت آمدند به عنوان این آیه را فرمودند و توجه دادند که شما که روزی یك جزء قرآن را می‌خوانی، همین‌طور سرسری نخوانید، بفهمید این آیات را و ترجمه‌اش را هم نگاه کنید.

مرحوم آقا در توصیه‌ای که می‌کردند به افراد روزی یک حزب و پنجاه آیه می‌گفتند با تدبّر باشد نه اینکه مثل کارتی که در اداره می‌زنند. یک حزب را هم هری بخوانیم تا آخر و به یک دستور عمل کردیم و قرآن را هم کنار بگذاریم. نه آقا این فایده ندارد، آن قرآنی فایده دارد که وقتی‌که می‌خوانیم متوجه مضمون و مفهومش باشیم و این‌طور بدانیم. چرا می‌گفتند جوری قرآن بخوانید که خدا را قاری و خود را مخاطب و مستمع بدانید؟ چرا؟ برای همین قضیه، جوری خود را قرار بدهیم که ما در جای رسول خدا نشستیم و جبرائیل این آیات را برای ما آورده است، این‌طور باید قرآن بخوانیم تا مؤثر واقع بشود.

جبرائیل وقتی قرآن را برای پیغمبر می‌آورد پیغمبر معنایش را نمی‌فهمید؟ هری همین‌طور، آیه آمده، نصف سوره و بعد هم افرادی که در آنجا بودند از کتّاب وحی می‌گرفتند و اینها را می‌نوشتند یا نه؟ پیغمبر این آیات را می‌گرفت و قبول می‌کرد و در سینه می‌پذیرفت و بعد می‌رفت روی این آیات فکر

می‌کرد. حال خودش را با یک یک از معانی و بطون این آیات تطبیق می‌داد. اینکه ابن مسعود قرآن برای پیغمبر می‌خواند و پیغمبر اشکش همین‌طور از دیدگانش جاری بود برای چه بود؟ چه می‌فهمید پیغمبر که گریه می‌کرد؟ چرا همین قرآن را اگر ما بخوانیم گریه نمی‌کنیم؟ چون پیغمبر یک‌یک حال خودش را با این عوالمی‌که در این آیه هست تطبیق می‌داد و به این آیه به عنوان یک حقیقت لایتناهی نگاه می‌کرد و آن عظمت و عوالمی که در این مفاهیم آیات گنجانده شده بود و او اطلاع داشت باعث می‌شد که روحش به سمت آن عوالم پرواز کند و اشک از دیدگانش بیاید. ما همین‌طور قرآن را باز می‌کنیم، خب امروز یک حزب خواندیم و فردا هم یک حزب خواندیم و توقع داریم جبرئیل بیاید برای ما طاق نصرت بیندازد! کارتان را کردید دیگر، البته راجع به این قضیه امروز مقداری مطلب داریم خدمت رفقا! آماده باشند! نه! این‌طور نیست. قرآن را باید با تدبّر و با تأمل به نحوی خواند که انسان یک مرتبه در هر آیه بایستد و توقف کند و یک مرتبه بیدار باش به ذهنش بخورد: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ.

مرحوم آقا می‌فرمودند: البته مضمون احادیث هم هست نماز که می‌خوانید باید خود را قاری و او را مستمع بدانید البته یکی از مراحل است مراحلی که مربوط به ماست. حالا آن اولیا در چه مرتبه و به چه نحو نماز می‌خواندند آنها حساب و کتاب خاصّ خودشان را دارند قرآن که می‌خواهید بخوانید باید به نحوی بخوانید که خود را مخاطب و خدا را القاء کننده این معانی بدانید. وقتی‌که قرآن را باز می‌کنید باید در همان حال تصور کنید خدا دارد به ما این آیات را نازل می‌کند منتها یک مرتبه نازل کرده در هزار و چهارصد سال پیش بر قلب پیغمبر، قلب و نفس سعی رسول خدا با آن سعه وجودی، همه امت را تا روز قیامت به عنوان تک تک مخاطبین این قرآن در بر گرفته است.

فرض کنید عده‌ای هستند در اداره و در کلاسی یک دستورالعملی می‌آید، می‌گویند این دستورالعمل برای این کلاس و برای این اداره است. رئیس آن اداره همه را جمع می‌کند و دستورالعمل را برای همه می‌خواند. خواننده کیست؟ خواننده کسی است که

دارد پشت بلندگو این را برای افراد می‌خواند. مخاطب کیست؟ تک تک افرادی که دارند این دستورالعمل را گوش می‌دهند، خواننده فقط آن رئیس است، خواننده معلم و دبیر است، اما مخاطبین به این نامه و دستورالعمل که سر این ساعت باید سر کار بیایید، این ساعت باید تعطیل کنید، این چند ساعت را باید اشتغال داشته باشید، در امور اداره این قوانین را باید رعایت کنید اینکه دیگر برای آن رئیس نیست، او هم یکی از افرادی است که مشمول این دستورالعمل خواهد شد، منتها از آنجایی که نمی‌آیند هزارتا فتوکپی برای هزار کارمند یکی یکی بدهند دست افراد، یک کاغذ می‌دهند به رئیس می‌گویند برای بقیه بخوان، پیغمبر هم همین بوده است، پیغمبر به عنوان مسئول ابلاغ آیات. این روش، روش قرائت اولیای الهی است نه اینکه می‌گویند این آیات مربوط به زمان پیغمبر است و هیچ ارتباطی به ما ندارد. تفاوت را ببینید از کجاست تا کجا! نه آنکه می‌گویند این آیات مشمول به مخاطبین است بالمشافه پس ظهورش برای ما حجیت ندارد! فقط از باب حکایت و از باب نقل قول باید این آیات را خواند. در آن

صورت این قرآن می‌شود روزنامه و دیگر این قرآن، قرآن نیست.

آن ولی الهی که می‌گوید باید قرآن را به نحوی بخوانی که خودت را جای پیغمبر بگذاری آن وقت این قرآن هم بر قلب تو نازل می‌شود به همین کیفیت. وقتی‌که امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها یعنی ای عنوان! این آیه برای تو آمده است گرچه پس از پیغمبر آمدی و گرچه پس از وحی آمدی، ولی وحی در عالم تشریع فقط یک نمودار است و فقط یک آینه است و فقط یک جلوه است که تجلیات مختلف را در خود می‌گنجاند و الّا مسئله خاصی نیست. اگر قرار به مقامات رسول خدا بود که پیغمبر در همان غار حرا رسیده بود، برای چه برای ما بیاید؟ خواجه حافظ شیرازی می‌فرماید:

من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان *** قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو

این قال و مقال عالم یعنی واسطه و وسیله‌ای هستم که آن آیات و تربیت و احکام و اعتقادات و معارف را، خدا بهتر از من پیدا نکرد که به شما

بگوید، من فقط کارم همین است. اگر بهتر از من پیدا می‌کرد وحی را به آنها می‌فرستاد. به ابوجهل و ابوسفیان می‌فرستاد، به مغیره بن شعبه می‌فرستاد. من قابلیت داشتم برای اینکه خود را با آن مقام صدق و مقام صفا و عالم قدس و عالم طهارت تطبیق بدهم و اتحاد برقرار کنم و بروم جلو و به حدی برسم که دیگر هیچ شائبه رین و شین و کدورت و کثرت در وجود من نباشد و آن موقع آینه می‌شوم و آن حقایق هم در این آینه می‌افتد و مردم هم می‌بینند پس آنها را بگیرید. این معنای قرآن است.

از حالا دیگر باید جور دیگر قرآن را بخوانیم، رفقا باید قول بدهند مثل خود بنده، که این دفعه وقتی قرآن را باز می‌کنیم به عنوان ثواب نگاه نکنیم. فقط آن کسانی که نسبت به کلام عربی آشنایی دارند و می‌توانند نیازی نیست، آن کسانی که اطلاع ندارند بهتر است قرآن با ترجمه استفاده کنند تا کم کم آن الفاظ قرآن به واسطه تکرّر و به واسطه انس و آشنایی با زبان عربی به نحوی بشود که خود به خود یک نوع انس و الفت با این آیات بدون مراجعه به ترجمه برای انسان حاصل بشود.

باید زبان عربی برای ما زبان اصلی باشد. زبان ما زبان قرآن است. زبان مسلمان‌ها زبان قرآن است حالا می‌آییم به جای «اجتماع» می‌گوییم «همایش!» در آیات قرآن هم همایش إِنَّ الَّذِينَ يجْتَمِعُون می‌شود: إِنِّ الَّذِينَ يهيميشون! همایش است دیگر! همایش در می‌آوریم! بقیه هم همه می‌آیند و طوطی‌وار همه را استعمال می‌کنند. آن‌وقت زبان قرآن را نمی‌فهمیم، باید ترجمه باشد، آن هم یک ترجمه فارسی که هیچ بویی از عربی نبرده است و ما به این ترجمه افتخار می‌کنیم. این برای نیاکان گبر و زرتشتی و آن پهلوی اصیل قدیم و دو هزار و سه هزار سال پیش است و آن آتش پرست‌ها و اینها، این باعث افتخار ما می‌شود! و آن وقت، ما کم‌کم یک نسل که می‌گذرد آن دو کلمه‌ای که از قرآن یاد گرفتیم هم یادمان می‌رود و آن را هم نمی‌فهمیم.

الان در ترکیه چطور است؟ آتاترک آمد چه کار کرد؟ زبان‌عربی را برداشت. الان آن کسانی که در ترکیه بروند می‌بینند، هنوز در بسیاری از ابنیه آنجا عبارات عربی موجود است. حتی زبانشان هم در

آنجا زبان عربی بوده، این مرد خائن و بی‌دین و آلت دست استعمار آمد زبان قرآن را از آنها گرفت و زبانشان شد زبان لاتین، حرف می‌زنند به زبان لاتین حرف می‌زنند، الان هیچ چیز نمی‌فهمند. در کتابخانه سلیمانیه استامبول که بنده رفتم فقط چند نفر آمدند در آنجا که در دانشگاه تحصیل می‌کردند، آنجا آمده بودند کتب عربی یا کتبی که به غیر از زبان لاتین بود را مطالعه می‌کردند از باب درسشان و الّا یک نفر از آنها قرآن نمی‌فهمد و قرآنشان هم به زبان لاتین است. کلامشان، کلام لاتین است و زبانشان زبان لاتین است. به طور کلی از فرهنگ قرآن و فرهنگ اسلام آمدند این مملکت را بیگانه کردند، کسی دیگر چیزی نمی‌فهمد و ارتباط با فرهنگ قبل قطع شده است.

ما باید زبان قرآن را در میان خود و در میان خانواده و در میان افراد گسترش دهیم به چه نحو؟ به نحوی که اگر فرزند ما قرآن را باز کند احتیاج به ترجمه نداشته باشد. چرا؟ چون آن ترجمه‌ای که شده است را یک بشر انجام داده است. در بسیاری از این ترجمه‌ها وقتی نگاه می‌کنم می‌بینم ترجمه

اشتباه است. یک چیز دیگر برداشته ترجمه کرده است. یا یک مصداق را به جای مفهوم، جایگزین کرده است. آن حقیقتی را که خدای متعال در ضمن این الفاظ و مفاهیم غنی لغت عرب بیان کرده است، آن مفاهیم را انسان باید دست نخورده بگیرد. حالا از باب ضرورت وقتی‌که انسان بخواهد به آن مرتبه برسد باید از ترجمه استفاده کند و باید سعی کند که ترجمه فرد عالمی باشد و فردی باشد که هم به فقه وارد باشد، هم به فلسفه وارد باشد و هم به عرفان وارد باشد. الان هر کسی که دو کلمه روزنامه‌های عربی را می‌تواند بخواند، قرآن را ترجمه کرده است! ترجمه قرآن با ترجمه سایر کلمات عربی تفاوت دارد؛ آن کسی که قرآن را ترجمه می‌کند باید به رایحه وحی مشام جانش آشنا باشد، نه صرفاً یک چند جمله‌ای راجع به زبان عربی ترجمه کند و سر هم کند و بخواهد کلام الهی را ترجمه کند.

یک روز من خدمت مرحوم علامه طباطبایی رضوان اللَه بودم صحبتی شد. ایشان فرمودند آقا این آیه قرآن است کلام عادی نیست، فای آن با واو آن

معنا را تغییر می‌دهد. کلام الهی فرق می‌کند با کلام بشری. حالا این حقیقت، دارد در میان ما کمرنگ می‌شود. برگزاری مجالس حفظ قرآن و تجوید و قرائت و صوت همه خوب است و همه از شعائر است و باید باشد، بیشتر هم باید باشد و این مقدار هم کم است. ولی نباید این مسائل ما را از خود مفاهیم قرآن و معانی قرآن غافل کند که فقط ما لحن را در گلو بچرخانیم به نحوی که ... نه!

اقرء القرآن بصوت الحزین، اقرء القرآن بصوت الحسن، تغنوا بالقرآن[1] با قرآن تغنّی کنید، نه این غنای رقاصی و ساز و تنبور و اینها، نه، یعنی به لحن و صوت خود فراز و نشیب و چرخش زیبا بدهید که جاذب‌تر باشد و قلوب را بهتر جذب کند. غنای حلال با غنای حرام متفات است. غنای حلال یعنی خواندن با صدای خوب، اشعار خوب می‌خواند با صدای خوب. با صدای خوب چه کسی مخالفت دارد؟ مرحوم آقا گاهی اوقات می‌دیدم در بعضی از

---

[1] عوالی اللئالی العزیزة، ج ۲، ص ۵۰، جامع الأخبار (للشعیری)، ص ٤٩؛ مستدرک الوسائل، ج ٤، ص ۲۷۳.

مجالس فاتحه یا جشن که شرکت می‌کردند تا می‌دیدند مداحی قشنگ می‌خواند دعوتشان می‌کردند برای مسجد قائم، می‌گفتند این قشنگ می‌خواند، از صدای خوب چه کسی بدش می‌آید؟ بله، زدن و رقصیدن و تنبور و قرطی بازی حرام است و مطلب دیگر است و آن غنای حرام است. غنای حلال آن غنایی است که اشعار عرفانی، اشعار اخلاقی، اشعاری که حاوی نصایح زندگی و تربیت و رشد، این اشعار نه اشعار می‌و مطرب و کوچه بازاری‌ها و اهل لهو و لعب اشعار عرفانی، اخلاقی و نصایح و مراثی، آیات قرآن، این اشعار را با صدای خوب و جذاب به نحوی انسان بخواند که تعلق نفس را از گرایش به کثرات و مادیات، به سمت تجرّد و عالم قرب، آن تعلق را کم کند و آن تعلق را زیاد کند، از کثرات انسان را حذف کند.

چون دو چیز موجب تجرّد نفس و تغیر نفس و تخفیف تعلقات نفس به کثرات است: یکی مسئله جمال است که بحث خاص خود را دارد. دوم مسئله صوت است. و صوت از جمال هم انسان را برای

رسیدن به تجرّد، نزدیک‌تر می‌کند. صدای خوب، نفس را همراه با خود از تعلقات دنیا می‌گیرد. صوت حسن انسان را از گرایشات به دنیا و کثرات و قساوت قلب دور می‌کند.

حالا اگر شما تصور کنید همین مفاهیم عالیه قرآن به صورت حزین و به صورت غنای حلال و صحیح بخواهد برای انسان بیان شود و روشن شود. این چطور می‌تواند در انسان اثر بگذارد و حرکت دهد؟ چطور می‌تواند انسان را نسبت به این معانی متوجه کند؟ وقتی‌که یک صدای خوب را شما می‌شنوید همراه با آن صدا نگاه به ترجمه هم بکنید، می‌بینید چقدر تأثیر دارد. آن وقت آن مفاهیم را بر خود تطبیق دهید، تا به حال این آیه را خیلی خواندیم تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها این دفعه نگاه کنید. ببینید خدا با ما در این آیه چه کار دارد و مقصودش چیست؟ آیا ما از زمره افرادی هستیم که به دنبال علو هستیم و به دنبال فسادیم و یا از زمره ان‌شاءاللَه متّقین هستیم؟ کم‌کم متوجه این تطبیق حقایق بشویم. هر کدام از خود ما نسبت به آن محیط وجودی خود و شئون خود بیاییم این حقایق را در خود تطبیق بدهیم.

این معنا، معنای این است که خداوند را انسان قاری و خود را مستمع فرض کند؛ یعنی وقتی انسان قرآن می‌خواند تصور کند صوتی که از دهانش خارج می‌شود از جای دیگرآمده‌است و ذهن خود را تمام در گوش متمرکز کند که این صوتی که از دهان در می‌آید در گوش او قرار بگیرد و احساس کند که دارد او می‌شنود، احساس کند که کسی می‌خواند و او دارد این حقایق را می‌شنود، احساس کند که این کتاب آسمانی برای او آمده است. رسول خدا فقط یك مبلغ و آینه بود: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللهَ ... الأحزاب، ۳۹ انبیای الهی فقط در مقام تبلیغ بودند. آمدند به ما بگویند همان مطلبی را که جبرائیل امین از ناحیه پروردگار بر قلب ما نازل کرد. همان مطلب را هم برای شما نازل کرده بفرمایید. لذا در روز قیامت دیگر جوابی نیست. رسول خدا! ما نمی‌دانستیم! رسول خدا ما ندیدیم! متوجه نشدیم! ما در زمان وحی نبودیم! مگر آنها که در زمان پیغمبر بودند چه کار کردند؟

حالا فرض کنید ما هم در زمان پیغمبر هستیم. الحمدلله چه کار بود که نکردند! سه نفر، چهار نفر بعد از رحلت پیغمبر آمدند دنبال امیرالمؤمنین. آن افرادی که می‌آمدند آب وضوی پیغمبر را می‌ربودند از پیغمبر و به صورت خود می‌کشیدند همان‌هایی بودند که دختر پیغمبر را جلوی شوهرش تکه‌تکه کردند، همین‌ها! دیگر بالاتر از این! همان‌هایی بودند که آمدند آن پیرمرد را بردند بالای منبر پیغمبر نشاندند. همان‌هایی بودند که امیرالمؤمنین را حقش را غصب کردند، همین‌ها! همین‌هایی بودند که وقتی پیغمبر از مسافرت می‌آمدند، می‌آمدند جلوی پیغمبر هلهله می‌کشیدند یا رسول اللَه! خیر مقدم می‌گفتند و طیب اللَه انفاسکم و سلام و صلوات و از این حرف‌ها! اینهایی که الان هم هست، همین‌ها آن موقع هم بودند! از کره ماه که نیامدند حضرت زهرا را بکشند، همین‌ها بودند همین افراد بودند. خودمان را جای آنها بگذاریم و خودمان را بگذاریم در چنین وضعیتی، هنوز پیغمبر از دنیا نرفته، آمدند نسبت هذیان‌گویی به پیامبر دادند. این را خود اهل تسنن نقل می‌کنند حدیث قلم و قرطاس. حضرت فرمودند

بیاورید چیزی بنویسم یک ساعت بعد هم از دنیا رفتند که هیچ‌وقت گمراه نخواهید شد. آن دومی بلند شد و گفت که انّ الرجل لیهجر[1] هذیان می‌گوید. یعنی رسول خدا را متهم به هذیان‌گویی کردند.

حالا علمای ما دارند این حدیث را رد می‌کنند و می‌گویند چنین حدیثی وجود ندارد! دست شما درد نکند! ممنون! کاری که سنی‌ها نتوانستند بکنند ما کردیم. آن آقا هم خارج از کشور می‌آید لگد زدن عمر به حضرت زهرا را رد می‌کند، آن هم از آن طرف. یکی هم زیارت عاشورا را رد می‌کند. الحمدلله وحدت برقرار شد! چه وحدتی که ما از سنی‌ها هم سنی‌تر شدیم! آنها همه این حرف‌ها را در کُتبشان دارند، ما رو دست آنها زدیم! گفتیم بیخود در کتبتان دارید اینها دروغ است! حق با عمر است! حق با یزید و عمر و ابوسفیان و ابوبکر و اینهاست، اینها هم لابد از آثار آخرالزمان است. چیزهایی که اصلًا انسان به تصور و توهمش هم نمی‌آید از افرادی

---

[1] نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۳۳؛ الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ٤۳۲.

که صد سال و هشتاد سال و هفتاد سال از سنشان می‌گذرد می‌شنویم.

اینها برای چه بود؟ اینها همه بخاطر این است که ما مثل آنها و آنها مثل ما، نیامدیم این کار را انجام بدهیم که آن وحیی که بر پیغمبر آمده است را بگوییم بر ما آمده، اگر ما هم در زمان پیغمبر بودیم شاید جزو همان‌ها بودیم! ان‌شاءاللَه امیدواریم به برکت ائمه و ولایت ائمه و بزرگواری ائمه، اینها مانع شود. واقعاً خیلی عجیب است! آن‌قدر که آنها گلبول قرمز و سفید داشتند، ما هم داریم، شش و قلب و ریه و ... را هم ما داریم. چیزی زیادی نداریم که بخواهیم افتخار کنیم و خودمان را جدای از آنها بدانیم و بگوییم این مطالب برای آنهاست و برای ما نبوده.

همین الان بنده در مجالس تذکر می‌دهم و بیرون می‌آیم می‌روند خلاف عمل می‌کنند، همین الان! می‌گویم فلان کار را انجام بده این مسئله مربوط به من نیست، بزرگان و ائمه گفته‌اند و اولیای الهی و پیغمبر گفته‌اند، همین! آقا ما را نصیحت کنید! ما را نصیحت کنید! می‌روند بیرون و خلافش را انجام می‌دهند، خدا با کسی شوخی و رودربایستی ندارد.

من الان شخصی هستم مکلّف و مسئول از کلام و رفتار خودم، هر کدام از رفقا و دوستان به همین مقدار مسؤلیت و تکلیفی که بر عهده من هست بر عهده آنها هم هست. وظیفه من گفتن و عمل کردن، وظیفه سایر افراد شنیدن و عمل کردن است. بارها هم گفته‌ام که فقط به عنوان یک نوار به ما نگاه کنید به عنوان یک آینه، مطالبی را شنیده‌ایم از بزرگان از این طرف و آن طرف، افرادی هستند مستعد هستند و قابلیت و اهلیت دارند این مطالب را بدون اینکه در آن دست ببریم و خیانت کنیم به نحو امانت در اختیار آن افراد مستعدی که می‌خواهند بگویند آقا اگر خودت عمل نمی‌کنی ما عمل می‌کنیم، ما این مطلب را برسانیم، بیش از اینکه دیگر مسئولیت و تعهد نیست، بیش از این در اینجا تضمین نیست. تضمین اگر قرار است کسی بدهد بنده نیستم. تضمین را امام زمان باید بدهد، هر کسی تضمین می‌خواهد سراغ امام زمان برود، سراغ من برای چه می‌آید؟ بنده تضمین نمی‌دهم.

امام صادق علیه‌السّلام می‌فرماید: باید این سه

کار را انجام بدهید تا اینکه تازه به اول درجه تقوا برسید. حالا بنده انجام نمی‌دهم این به امام صادق چه ربطی دارد و این قضیه چه ربطی به اولیای الهی دارد؟ آنها این مطالب را بیان کردند، در کتبشان هم بیان کرده‌اند. همان مطالب را هم بنده نوشته‌ام تا حدودی. مقصود از این مطالب چیست؟ منظور از نوشتن چیست؟ این است که بگوییم ما هم جزو مؤلفین هستیم؟! نه، ما آن‌قدر حوصله نوشتن و کتابت را نداریم، این را رفقا بدانند. آن‌قدر هم مطلب هست بزرگان

نوشته‌اند در کتابشان و نوشتجاتشان و آن‌قدر مسائل هست، آنچه که در کار ناید ما هستیم، منتها از باب اینکه بالاخره بعضی از مطالب احتیاج به توضیح دارد، بعضی از مبهمات احتیاج به شرح دارد و احتیاج به وضوح دارد ما هم می‌گوییم. شاید مطلب و کلامی باشد که مفید باشد بیش از این مقدار نیست و دلمان را هم خوش کردیم که توانستیم تا حدودی از عهده تکلیف برآمدیم و تا حدودی توانستیم مسئله‌ای را ارائه دهیم. این هم از باب دلخوش‌کُنک بد نیست، اما مهم در قضیه این است و هیچ تفاوتی

هم مسئله ندارد، کسی که گوش نمی‌دهد نتیجه و سهمی ندارد، فایده‌ای ندارد.

حضرت می‌فرمایند که اگر می‌خواهی از متّقین باشی باید به این مطالبی که هست عمل کنی، و این مطالب را تمام کردند. «عنوان» می‌گوید به ما سفارش دیگری بکنید؛ یعنی از این کلام عنوان و مطالبی را که حضرت بیان کردند به دست می‌آید آنچه را که برای یک سالک در عبور از عالم نفس و تعلقات و کثرات لازم است تا این مطلب روشن شد.

آیه را هم حضرت فرمودند و مسئله را تمام کردند: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ القصص، ۸۳

مسئله را ما گفتیم. حالا «عنوان» می‌گوید اضافه بر این ما را سفارش کنید. حضرت شروع می‌کنند نُه مطلب به او می‌فرمایند که آن نُه مطلب را اگر خدا توفیق دهد با رفقا در میان می‌گذاریم. اما صحبت در این است که تا اینجا مسئله دیگر تمام شد. مطالب را ما ای «عنوان» به تو گفتیم و ای کسانی که شما خود را شیعیان من امام صادق می‌دانید اینها را به شما هم گفتیم. و بزرگان هم در کتبشان نقل می‌کنند و

مرحوم آقا هم آوردند. حالا ما دیدیم، همین است دیگر، یعنی امام صادق به عنوانِ مبلّغ و سایر وسائط هم به عنوانِ رساننده به دست ما، ما به مطلب رسیدیم حالا تا چه حد نسبت به این مطالب اهتمام داریم، آن مسئله است.

یک سؤال می‌کنم که این سؤال هم به خودم برمی‌گردد و هم به رفقا برمی‌گردد. الان چند جلسه از این مجلس «عنوان بصری» گذشته است؟ شاید صدوخورده‌ای گذشته است. سال‌هاست که ما با رفقا انس داریم، واقعاً آنچه را که نه از دهان بنده، نه! آنچه را که مقصود امام صادق از این مطالب بود ما عمل کردیم یا نه؟ الان چند سال می‌گذرد؟ ان‌شاءاللَه امیدواریم خداوند توفیق بدهد و توفیقش را بیشتر کند تا توفیق الهی نباشد انسان نمی‌تواند قدمی بردارد ولی علی‌کل‌حال یک قدری هم در آن محدوده‌ای که در خود توان و اختیار می‌بینیم یک قدری به خود بیاییم و یک قدری متوجه باشیم و بدانیم که امام صادق بیکار نبود با «عنوان» این صحبت‌ها را بکند. چقدر «عنوان» آمد سراغ حضرت صادق و ایشان راه ندادند تا بالاخره حضرت قبولش کردند؟! این

اولیای الهی که داریم مطالبشان را بیان می‌کنیم بیکار نبودند. خیلی دنبال ارتباط و با این حرف بزن و با آن حرف بزن و در خانه این را راه بده و آن را راه بده نبودند. اینها افرادی بودند که حتی فرصت احوالپرسی با بنده را بعد از سه ماه و چهار ماه که به مشهد می‌رفتم نداشتند، این‌طور این کتاب‌ها را نوشتند. گاهی بعد از سه ماه که ایشان را ندیده بودم می‌رفتم مشهد، وقتی می‌رفتم می‌دیدم نشستند پشت میز و دارند می‌نویسند. تا می‌گفتم سلامٌ‌علیکم می‌گفتند: علیکم السلام، برو در اندرونی وقتی کارم تمام شد می‌آیم! حتی نمی‌گفتند حالت چطور است و اوضاع چطور است؟ با این وضع ایشان این مطالب را در اختیار ما قرار دادند؛ یعنی از روی بیکاری نبوده است و از روی سر فرصت و حال و هوا و حالا یک چیزی بنویسیم و بگویند از آقای آقا سید محمدحسین هم کتابی باقی مانده است و یک اثری باقی مانده! نه این‌طور نبوده.

در یک مجلسی که بنده حضور داشتم در مشهد یکی از اقوام ما آمده بود به دیدن ایشان، صحبتی به

میان آمد. ایشان گفتند آقای فلان، ما که به مشهد آمدیم از سرِ خود نیامدیم، ما نگاه کردیم دیدیم این مردم آمدند تمام هستی خود را برای اسلام گذاشتند. آن کسی که از جان و مال و هستی و خون می‌گذرد برای این انقلاب، این جنگی که شد، این جنگ کفر عالمی و جهانی بود در برابر اسلام که می‌خواستند اسلام را محو کنند که اگر عنایت امام زمان عجل اللَه تعالی فرجه شریف نبود اثری باقی نمانده بود. اینها که آمدند، در جنگ که نان و حلوا و دیس برنج زعفران نمی‌دهند! بمب و تیر و قتل و از بین رفتن است، اینها برای که آمدند این کار را کردند؟ برای اسلام آمدند این کار را کردند یا برای یک مشت خاک آمدند این کار را کردند؟ خاک چیست؟ همین خاک در افغانستان هست، در آفریقا و امریکا هست، این کوه دماوندی که ما داریم دو برابرش قلّه اورست در نپال است، این رودخانه‌هایی که در ایران است صد برابرش در جای دیگر است، این سبزه‌زاری که در ایران است جای دیگر بهترش است. برای یک مشت خاک که کسی جانش را نمی‌دهد، الان به شما بگویند یا اعدامت می‌کنیم یا از کشور برو، می‌گویید

می‌روم. این مردم برای خاک جان دادند یا برای دین؟ کدام بوده است؟

برای حفظ دین بوده یا برای نگه داشتن یک مشت مرزی که با یک قرارداد سه کیلومتر می‌رود آن طرف و با یک قرارداد چهار کیلومتر می‌آید این طرف، این می‌شود حدود ما، تمام اینها اعتباری است و تخیلی و قرارداد روی کاغذ است. حد چیست؟ مرز چیست؟ حدّ، حدّ اسلام و دین است. مرز، مرز اسلام است. این مردم آمدند و با تمام قوا و توان و هستی خود آنچه را که داشتند در بازار سباق قرار دادند. ایشان فرمودند برای چه این کار را کردند؟ برای اینکه اسلام جایگزین شود. آن حکومتی که با تمام قدرت درصدد هدم دین و از بین بردن شعائر دین برآمده بود، الان مردم گفتند که ما آمدیم جلو و خون و جان دادیم و خرابی و دربه‌دری را تحمل کردیم. این مسئله، مسئله‌ای است که گریبان انسان را می‌گیرد آقا! عالم دینی نسبت به این قضیه مسئولیت دارد. در روز قیامت آن مرد و زن و جوان و مادر که فرزند و پدر و مال و جان و هستی خود را

از دست داده می‌آید سراغ من و می‌گوید من این کار را کردم و تو چه کردی؟ من که نیامدم برای یک مشت خاک، جان من ارزشش خیلی بیشتر از یک مشت خاک است. فرض کنید که این رودخانه‌ای که دارد می‌رود این رودخانه و این کوه نباشد این غاری که فلان‌جا است نباشد، مفاخر ماست! هان! حالا نباشد به کجا برمی‌خورد؟ اگر در روز قیامت بگوید تکلیف چیست؟ ایشان فرمودند: اینکه ما به مشهد آمدیم برای این است که اولا زمینه فراغتی برای خود پیدا کنیم آن دینی را که مردم برای آن خون دادند معرفی کنیم این است. شما آمدی خون دادی بنده هم باید به وظیفه‌ام عمل کنم، این امام‌شناسی است امام را معرفی می‌کند. این معادشناسی است معاد را معرفی می‌کند، این توحیدشناسی است خدا را معرفی می‌کند این کتاب‌های دیگر اخلاق و روش را معرفی می‌کند و روایات را برای مردم معرفی می‌کند. لذا ایشان می‌فرمودند که اگر تمام بدن مرا قطعه قطعه کنند از یک کلمه این کتاب‌هایی که گفتم دست بر نمی‌دارم. چرا؟ مطلب حق است، مسئله همین است، اینها بیکار نبودند که این مسائل را نوشتند.

خواندن این مطالب و تأمل در این مطالب به نفع ماست. نگذاریم رفقا یک روزی بیاید و دست حسرت بر سر بزنیم و بگوییم ما از این مطالب عقب بودیم، تا دیر نشده اینها را مطالعه کنیم و به کار ببندیم. وقتی‌که یک پاراگراف می‌خوانیم فکر کنیم. من شب‌ها تا مطالعه نکنم خوابم نمی‌برد، از همان سابق، حتماً باید یک کتاب کنارم باشد و مطالعه کنم تا خوابم ببرد، این کتاب‌های مرحوم آقا کنارم است گاهی اوقات روح مجرد است و گاهی توحید علمی و عینی است. می‌نشینم و فکر می‌کنم مطلبی به نظرم می‌رسد، مطلبی در حاشیه‌اش می‌نویسم. گاهی اتفاق می‌افتد یک پاراگراف سه چهار خطی را مطالعه می‌کنم و نیم ساعت به فکر می‌روم، نیم ساعت راجع به این قضیه فکر می‌کنم تا بعدا متوجه می‌شوم که ... یعنی خوابم می‌برد دیگر.

همین‌طوری نمی‌شود آمد و به نحوی، به عنوان تبرّک این کتاب‌ها را در طاقچه بگذارد. دیگر این کتاب‌ها از قرآن که بالاتر نیست. انسان باید این کتاب‌ها را مطالعه کند و به کار ببندد. به صرف اینکه

در وضعیتی هست و اینها، نه آقا جان این‌طور نیست. همه ما هر کدام از دیگری احتیاجمان و نیازمان به این مطالب بیشتر است. هر کدام از افرادی که اینجا نشسته‌اند از جمله خود بنده بنده این مطلب را که می‌گویم نه از باب تواضع است، من اهل تواضع نیستم، راست می‌گویم، شاید هم علتش این است که آنچه را که من شاید ادراک بکنم یک مقداری با تجربه‌ای که دارم بیشتر باشد و هر کسی نسبت به ادراک بیشترش، طبعاً تعهد و مسئولیت بیشتری احساس می‌کند، یعنی مسئله مسئله شوخی نیست، خود بنده هم همینم هیچ‌کدام از ما بی‌نیاز نیستیم از مطالبی که در اینجا هست، مطالبی که بیان می‌شود و گفته می‌شود. اینها را انسان باید هی در ذهنش بیاورد تا اینکه فراموش نشود، مسئله به نسیان سپرده نشود.

می‌گویند که آقا ما در این مدت تغییر حالی پیدا نکردیم! مگر قرار بر این است که شما تغییر حال پیدا کنید؟ مگر بنده چنین تضمینی دادم؟ اگر قرار بر این است که از من مطالبه بخواهید بکنید، بنده هیچ تضمینی به هیچ‌کس نمی‌دهم. از الان می‌گویم، مطالبی است بیان شده، بنده آن مطالب را در اختیار

رفقا می‌گذارم، اگر خلاف است به بنده ارتباطی ندارد، اگر صحیح است این مطالب، برای افراد بیان شده است. بنده نه قیم دین و نه قیم دیگران هستم، نه قیم سلوک هستم و نه ولی هستم و نه هیچ شخص دیگر. ولی دین و ولی شرع و ولی عالَم اسلام حضرت بقیه اللَه حجه بن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداه است و بس تمام شد. اگر کسی حرفی دارد برود سراغ ایشان! چرا من؟ بنده چه کاره هستم؟ تغییر حال پیدا نشده به من چه ارتباطی دارد؟ مگر بنده برای عدم تغییر حالم سراغ کسی رفتم؟ مگر این سلوک آمده مشکلات کسی را حل کند؟ آقا من فلان مسئله و فلان مشکل را داریم، دارید که دارید به بنده چه ارتباطی دارد؟ آقا ما چند وقتی در اینجا آمده‌ایم گیرهایی داریم! بنده چه کار کنم؟ بنده بنگاه دارم؟ بنده محل رفت و آمد و رفع و رجوع افراد هستم؟ اگر کسی ضیقی دارد برود سراغ امام زمان و خدا.

آنچه را که وظیفه بنده است این است که راه و روشی که بزرگان برای حیات و برای تربیت نقل

کردند بیاورم و بدون خیانت و دست بردن و بدون مصالح دنیوی و منافع دنیوی و آن مقداری که به نفعم هست، نه آن مقداری که به ضررم است، به آن مقدار بیایم بیان کنم، بدون خیانت و با امانت، اما اضافه بر این به بنده چه ارتباطی دارد؟ تغییر حال پیدا نشده خب نشده که نشده، بروید ببینید چرا نشده. اگر جای دیگر هست بلند شوید و بروید در آنجا، هیچ ارتباطی به بنده ندارد. ما خیال می‌کنیم همین‌که یک نفر آمد در سلوک همان سال اول باید بیاید جبرائیل جلویش قربانی کند و میکاییل بیاید طاق نصرت ببندد و اسرافیل بیاید فرش بگستراند و ملائکه بادش بزند، نه آقا این حرف‌ها نیست. سلوک یعنی انسان قدم بگذارد در یک مسیری تا وقتی‌که عزرائیل می‌آید سراغش، متوجه شدید؟ تا آن وقت باید به دنبال دستورات و مطالب باشد اگر حالش عوض شد که شد و اگر نشد نشود، این معنا، معنای سلوک است.

عمل کرد به مطلوب می‌رسد. فرموده‌اند اینجا نرسیدی آن دنیا می‌رسی تفاوت ندارد! این مسئله مسلّم و مشاهدات هم آن را تأیید می‌کند. بودند افرادی رفقا و دوستان از این‌عالم به آن عالم رفتند و

بعد اظهار کردند تتمه راهی که ما در آنجا طی نکردیم اینجا طی می‌کنیم و به مقصود هم می‌رسیم. مشاهدات هم این مسئله را تأیید کرده. اما اینکه همان فردا! سلوک که جوجه بیست و یک روزه نیست! همین‌که تا انسان یک صفحه قرآن می‌خواند بخواهد فتح باب بشود و دوتا ذکر می‌گوید بخواهد همه عالم و آدم و ملائکه و جن و انس بیایند دست به خدمت بایستند، نخیر آقا جان چنین مسئله‌ای نیست و این خبرها نیست.

از وقتی‌که انسان پا در سلوک می‌گذارد؛ یعنی چشمش را باید محافظت کند، اگر از چشمت محافظت نکردی در اداره و در کارگاه و خیابان و این طرف و آن طرف، دیگر به بنده نامه ننویسید آقا چرا من خیالاتی شدم! وقتی من می‌گویم زن با مرد نامحرم تماس نگیرد، آن‌وقت تماس می‌گیرند و مبتلا می‌شوند، به بنده نامه می‌دهند. وقتی من می‌گویم که باید طبق این دستور عمل کرد، خلافش عمل می‌شود و می‌آیند سراغ ما. حالا می‌آیی؟ حالا باید آمد؟! وقتی من می‌گویم نباید غشّ در معامله

بشود، وقتی من می‌گویم باید حقّ مظلوم ادا شود، وقتی من می‌گویم رعایت حقوق باید بشود، وقتی‌که من می‌گویم در کارهای دیگران دخالت نکنید، وقتی من می‌گویم پا از حد خود بیرون نگذارید، می‌روند و انجام می‌دهند و خرابکاری می‌شود و می‌گویند آقا به دادمان برس! نه آقا بنده به داد کسی نمی‌رسم، هر کسی در اینجا مسئولیت رفتار و کلام و افکار و گفتار خودش را دارد، خودش باید جوابگو باشد. همان‌طوری که بنده مسئولیت مطالبی را که می‌گویم، کارهایی که انجام می‌دهم تا به حال و تا به الان به دوش یک نفر از رفقا نینداختم همین‌طور توقع دارم که رفقا و دوستان در اعمالشان و گفتارشان و در کردارشان آن‌طور مواظب باشند و آن‌طور صحیح عمل کنند، آن‌طور رعایت جهات را بنمایند تا نیاز به مراجعه و درخواست و تقاضا نباشد. آقا خرابکاری کردیم بیا درست کن! نه آقا! ما چطور روی منافع خودمان خیلی خوب حساب می‌کنیم اما وقتی به چیزهای دیگر می‌رسد هرطوری شد، شد. مسائل این‌طور نیست.

انسان باید با اطرافیان طوری صحبت کند که کلام

او موجب اذیت آنها نشود، رفتار او باید برای افراد دیگر اسوه باشد، نه اینکه بگویند شاگردان آقای فلان را ببین چه کار می‌کنند، نه اینکه بگویند این کسانی که دنبال فلانی هستند یک راه و روش جداگانه دارند و انگار از عالم دیگر هستند و سرشان را نمی‌توانند بالا کنند، نه آقا! شرط اول سلوک تواضع با مردم است و رعایت اخلاق و تطبیق مطالبی است که بزرگان گفتند. همان کلامی‌که امام می‌فرمایند: تازه اینها اولین درجه تقوا است. خیال نکن کاری کردی، تازه اولین قدم است که برداشتی! احترام افراد، احترام به اسلام و احترام به مسئولین، احترام به‌آنچه را که شئون اسلام است. وظیفه هر فرد مسلمان و واجب شرعی برای همه افراد است. انسان مطلبی را به ذهنش می‌رسد می‌گوید، نصیحتی هست می‌کند. **وَ النَّصِيحَةُ لأَئِمَّةِ المُسلِمِين**[1] را ما دستور داریم. اما اینکه انسان هر جور و هر تصوری که به ذهنش می‌آید، هر توهمی‌که بیاید زبانش هر نوع بگردد، مسئولیت به عهده خودش است و مسئولیت به عهده

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

کس دیگر نیست. مرحوم آقا در زمان حیات خودشان بسیاری از افراد را به خاطر عدم توجه به مطالب ایشان طرد کردند. گفتند آقا برای چه این کار را می‌کنی؟ برای چه این حرف را می‌زنی؟ این کار تو خلاف شرع است و حرام است. گوش نداد، طردش کرد و شوخی هم با کسی نداشت.

مسائلی که مربوط به امور خانواده است آن مطالب را برای دوستان بیان کردیم، بیشتر بیان کردیم، بیش از آن مقدار ضرورت هم بیان کردیم. چقدر من در این صحبت‌ها و عقدهایی که انجام می‌شد آنچه را که برای دوام زندگی و محبت و الفت و انس باشد من چقدر گفتم؟ خسته شدم از بس صحبت کردم و نصیحت کردم. حالا یکی گوش نمی‌دهد، به بنده چه ارتباطی دارد؟ یکی نمی‌خواهد عمل کند، یکی می‌خواهد با نفسش با مسائل برخورد کند، یکی می‌خواهد با انانیت برخورد کند. بعد هم خودش را منتسب می‌کند ما از فلان هستیم و ما از مقربین و متعلقین و متعلقات هستیم و ... این وظیفه خود فرد است.

راجع به ارتباطات در معاملات، راجع به ارتباط

افراد با همسایه، با رفیق با شریک با پدر و با مادر چقدر مسائل بیان کردیم چقدر مطالب بزرگان را نقل کردیم؟ احترام پدر و مادر را چقدر ما گوشزد کردیم؟ آیا صحیح است که بنده بشنوم فلان شخص به مجرد اینکه پدرش با بعضی از این مسائل موافقت ندارد، خب موافقت ندارد که ندارد. مگر هر کسی بناست که سلمان فارسی باشد و بناست که همه ابوذر غفاری و عمار یاسر و اویس قرن باشند؟! می‌گویند که آقا قبول ندارد، بعد می‌بینیم آقا جواب سلام نمی‌دهد، ا ا عجب! بدبخت! اگر تو به پدرت احترام نکنی راهت به سوی خدا بسته است. اگر به مادرت احترام نکنی یک سانت نمی‌توانی حرکت کنی. مگر من خدمت رفقا نگفتم فلان شخص زمان شاه، پیش مرحوم آقا آمد گفت آقا پدر من یک کمونیست است و دین ندارد، با او چگونه عمل کنم؟ ایشان فرمودند: مانند یک شیعه امیرالمؤمنین باید او را تصور کنی و به او احترام بگذاری. این دستورالعمل یک ولی الهی است، یک عارف این حرف را می‌زند. چرا؟ چون پدر است و پدر را

نمی‌شود شوخی گرفت. مادر است، مادر را نمی‌توان شوخی گرفت. حالا مادر و پدر با انسان هر کار می‌خواهند بکنند، اذیت کنند، او خودش می‌داند و خدا، راه این است، اگر می‌خواهی به راه خدا بروی راه این است، بله سایر جاها هم مطالب دیگری‌فرموده‌اند.

وقتی‌که می‌گویند اطاعت زن از شوهر واجب است؛ یعنی وقتی شوهر حرفی را می‌زند نه در مسائل دینی بلکه در مسائل خانوادگی و تربیتی زن نباید بگوید چرا؟ اگر بگوید چرا، تمام اعمالش هباءاً منثورا شده است. حالا به جای چهارصدتا یونسیه چهل هزارتا بگو! این مشمول آن کلام امام صادق می‌شود، ولا یدع ایامه باطلا، این زن تمام ایامش را به بطالت گذرانده است. هی یونسیه بگو و ذکر بگو و صلوات بفرست، هیچ فایده‌ای ندارد. تا وقتی‌که شوهرت از دستت راضی باشد. جای دیگر اگر حرفی می‌زنند بفرمایید گوش بدهید. بله بنده هم شنیده‌ام: شوهر به زن دستور داده که از این شهر مهاجرت کنیم به جای دیگر، رفته‌اند پیش مولا و آقای خودشان، خانم رفته اجازه بگیرد گفته است

لازم نیست اطاعت کنید، رجوع به نفست کن و هر چه نفست گفت همان را بکن، این هم هست. ولی این را اولیاء نگفته‌اند، این را امام صادق نگفته است، این حرف حرام است این حکم خلاف است و حرام است و آن کسی که این حرف را زده باید روز قیامت جواب بدهد.

آن شخص پیش مرحوم آقا آمد، شوهرش از رفقا و دوستان مرحوم آقا بود بعد از ایشان جدا شد، خود آن زن ارتباط داشت، آمد پیش مرحوم آقا و گفت: شوهر من اجازه نمی‌دهد به مشهد بیایم، ایشان فرمودند: تا شوهرت اجازه نداده شما حق آمدن نداری. این یک چیز است و آن هم یک چیز. شوهرش از معاندین بود، فردی بود که قبلا با مرحوم آقا ارتباط داشت، جزو شاگردان ایشان بود، بعداً از معاندین شد و به ایشان فحش و ناسزا در نامه نثار می‌کرد. یک چنین فردی را مرحوم آقا می‌گوید تا شوهرت اجازه نداده حق نداری بیایی مشهد، راه این است.

آقای حداد رضوان اللَه علیه به یک نفر

می‌فرمودند: وقتی پدرت راضی نیست برای چه به کربلا می‌آیی؟ می‌خواهی بیایی من را ببینی، عیب ندارد بیا ولی فقط آمدی و من را دیدی، حداد را ندیدی، یک عمامه و یک صورت و یک بدن دیدی، همین و بس. سهمت از این آمدن این‌قدر بوده و حالا باید جواب خدا را هم بدهی، آقای حداد برای این عارف شد که بیاید و سنت پیغمبر را انجام بدهد و تبلیغ کند، پدر راضی نیست نباشد!

حکم پیغمبر چه بود؟ همان کاری که اویس کرد برای دیدن پیغمبر. آن اشتیاق و آن آتشی که در قلبش برای دیدن پیغمبر بود، واقعاً انسان خودش را جای او بگذارد، ببیند این چه می‌کشید از فراغ پیغمبر. ولی مادرش مانع، نمی‌تواند مادرش را رها کند، نمی‌آید، او دنباله‌رو بود. آمد مدینه، پیغمبر نمی‌داند که اویس می‌خواهد بیاید، پیغمبر می‌داند. ولی می‌رود از مدینه بیرون، می‌توانست پیغمبر تأخیر بیندازد، او هم‌به اویس اجازه می‌دهد فقط نصف روز به تو اجازه می‌دهم در مدینه توقف کنی باید برگردی، می‌آید مادر گفته است نصف روز. ببینید کارها چقدر دقیق است و روی حساب است. اگر پیغمبر هم نداند که

پیغمبر نیست، آن موقع پیغمبر با چغندر فروش فرقی نمی‌کند، نه! پیغمبر می‌داند اویس می‌خواهد بیاید، تکلیف دارد که برود بیرون، پیغمبر هم می‌خواهد او را ببیند او هم اشتیاق دارد خیال نکنید فقط اویس یک طرفه بود، پیغمبر هم دلش برای دیدن و زیارت اویس پر می‌کشد. اینها به هم مغناطیس هستند و آهن‌ربا هستند شما خیال کردید پیغمبر مثل این ستون می‌ماند بقیه بلند شوند و بیایند دورش، نه آقا پیغمبر هم انسان است و قلبش مرتبط است و پیغمبر هم در ضمیرش با او ربط دارد، دارد می‌بیند که او الان به اینجا می‌آید ولی دستور دارد از مدینه بیرون برود. اویس می‌آید و می‌بیند که پیغمبر نیست، واقعاً آسمان بر سرش خراب می‌شود، زمین و زمان بر سرش خراب می‌شود. آدم خودش را جای او بگذارد و واقعاً ببیند او چه کشید و چه مسئله‌ای را تحمل کرد. ولی با تمام اینها گفت که اگر پیغمبر بود به من چه می‌گفت؟ او سیمش با پیغمبر وصل است، یا رسول اللَه! بمانم یا بروم؟ پیغمبر می‌گوید مادرت گفت نصف روز برگرد، آخر تو را نمی‌بینم، به

صلاحت است، تو برگرد من با تو برمی‌گردم. آن وقت می‌شود اویس، آن وقت می‌شود کسی که به اندازه اغنام قبیله ربیع و مضر می‌آید شفاعت می‌کند.[1] یعنی آن‌قدر سعه وجودی پیدا می‌کند در توحید، که به اندازه‌ای که در تصور نمی‌آید از این امت را شفاعت می‌کند. این دستور پیغمبر است. اولیای الهی همین هستند. حالا ما بلند می‌شویم به دیدن آقای حداد می‌رویم، یواشکی، خبر نمی‌دهیم به پدرمان که ممانعت نکند! آنجا که می‌رسیم نامه می‌دهیم که ما اینجا هستیم و چند روز دیگر برمی‌گردیم. نصیبی از آقای حداد نبردی، فایده‌ای ندارد! رعایت مادر و پدر، دستورات الهی همه همین است. اگر انجام دادیم رسیدیم. پس بنابراین نباید ملامت کنیم، راه سلوک این است. البته مقداری از مطلب ماند چون دیدم اگر بخواهم در مسئله دیگر وارد شوم نه حالم اقتضا می‌کند و نه فرصت اجازه می‌دهد.

سلوک این است که انسان وارد شود در مرحله و

---

[1] امام شناسی، ج ۱۲، ص ٤٦.

طریقی و راهی که کارش را و افکارش و اقوالش را با مبانی و با دستورات تطبیق دهد تا روز آخر. هر که هست بسم اللَه هر که نیست بفرماید جای دیگر. ممکن است جای دیگر طی الارض یاد بدهند، ممکن است از این رمل و جفر و رمالی بازی و از این مسائل که صدتا یک غاز هم ارزش ندارد جای دیگر باشد، حال و هوا به یک شکل دیگری ممکن است باشد، بنده اطلاع ندارم. بنده از این مسائل هیچ اطلاعی ندارم، فقط آن مقداری که می‌توانم بگویم این است آنچه را که بزرگان گفتند همین است. روی این مطلب می‌توانم بایستم و پاسخگو باشم و متعهد باشم‌که این راه سلوک راهی است که انسان کار و عمل و برنامه‌اش را مطابق با دستوراتی که بزرگان فرمودند انجام بدهد و وقتی‌که انجام داد در تحت ولایت و در تحت اشراف ولی عالمِ وجود، امام زمان آن عصر قرار خواهد گرفت. چه او را ببیند چه او را نبیند. چه با او ملاقات بکند چه نکند، چه زمان ظهور را درک بکند چه نکند. این روش اولیای الهی بوده و بر این اساس هم حرکت کردند و در این مسئله بین

بنده و بین رفقا و سایر دوستان هیچ تفاوتی نیست.

خدا نیاورد آن روز را، در روز قیامت موقعیتی برسد که همین رفقایی که در اینجا نشسته‌اند ببینم از من سبقت گرفته‌اند و ببینم من عقب ماندم، نه! خدا با کسی رودربایستی ندارد. مگر عرض نکردم خدمت رفقا که مرحوم آقا به یک نفر فرموده بودند کسی که از من بخواهد من به او می‌دهم نخواهد نمی‌دهم. حتی اشاره کردند به بنده، بخواهد می‌دهم نخواهد نمی‌دهم. بخواهد یعنی خواست باطن، خواست باطن یک تعهدات و التزامات و اهتمام و اراده‌ای دارد. همین‌طور که ما خواستیم به این راحتی نیست.

ان‌شاءاللَه خداوند توفیق بدهد که ما بتوانیم آن‌طور که مورد رضای اوست به آن نحو عمل کنیم و به آن کیفیت راه خود را قرار بدهیم، این راه، راه عبور از نفس و انانیت و مشکلات است. یک شخصی برای بنده پریروز نامه نوشته بود که شما در فلان‌جا گفتید که این راه سخت است آیا خدا را حتما باید با سختی‌ها شناخت؟ شما برای پیدا کردن دو قران صبح تا شب می‌دوی، با بدبختی پیدا می‌کنی،

حالا که به خدا رسید خدا را با سختی‌ها باید شناخت! جوابی نداشتیم بدهیم، فقط اینکه بگوییم آقا یک قدری به عقلتان مراجعه کنید شاید قدری احتیاج به تصحیح داشته باشد و چندتا قرص و کپسول! نه آقا جان این عبور از انانیت است. عبور از نفس است، باید ببینیم در قبال این مسئله چه چیز پیدا کنیم، آخر احمق! کسی که این حرف را می‌زند نمی‌داند که این شصت سال دنیا می‌گذرد از آن طرف بی‌نهایت در پیش دارد، به اضافه بی‌نهایت یک عدد جبری. آن‌وقت می‌گوید آقا خدا را حتماً باید با سختی شناخت؟ بفرمایید به آسانی بشناسید! برایتان جاده هم باز کرده‌اند و ملائکه هم به صف ایستاده‌اند که آقا می‌خواهد تشریف بیاورد! جایی که حافظ با آن مقامش می‌گوید که:

آه سرد ما کجا آرد حساب ❊❊❊ آنکه کشتی راند بر خون قتیل[1]

---

[1]. موج اشک ما کی آرد در حساب ❊❊❊ آن که کشتی راند بر خون قتیل

آن وقت ما آمده‌ایم این قضایا را شوخی گرفته‌ایم و آسان گرفته‌ایم و بله یک دو صفحه‌ای قرآن می‌خوانیم و تسبیح هم می‌گردانیم و کار تمام است.

امیدواریم که خداوند افکار ما را تصحیح، اراده ما را قوی، اهتمام ما را بلند، همت ما را عالی و راه و روش ما را روشن گرداند. ان‌شاءاللَه طلب رفقا برای جلسه بعد که چه نحوه عمل کنیم و چگونه باشیم و مقصود امام صادق از این تقوا چیست و خود را به چه کیفیتی درآوریم تا بتوانیم مستعدّ برای کسب فیض از ناحیه پروردگار باشیم.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد